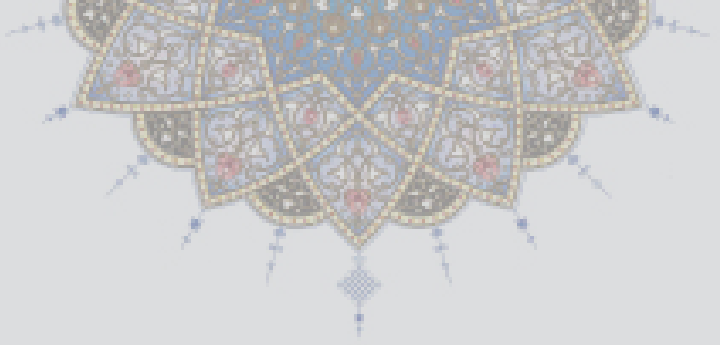




Change in the method of naming children with the Iranian rulers from the third to the fifth century AH

By: Hassan Salimi Baher ¹ and Abbas Ahmadvand ²

Abstract:

Choosing a name for children is one of the most important cultural symbols in any society, which indicates the common cultural structures and patterns of that society. The arrival of Islam in Iran left countless cultural influences and developments and changed the daily and cultural life of Iranians. Before Islam, Iranian names were common in Iranian culture among various masses of people, but after the Islamization of Iran, people gradually passed on Islamic and Arabic names to their newborn children. This process of Islamic naming continued until at least the end of the third century in Iran. However, in the fourth century, a small number of local Iranian rulers abandoned the Islamic names and used the pre-Islamic Iranian names for their children. This development, which is mostly observed among the Iranian rulers of local dynasties, can be considered as a symbol of the cultural turn that occurred during the fourth and fifth centuries, which is reflected in the change in the naming process. Therefore, research on the turning away of Iranian rulers from Islamic names during the third to fifth centuries AH, can help us to understand this period of Iranian history, which in turn has had a significant impact on the later period. The present study in the 4th and 5th centuries seeks to show the main reasons for the prevalence of these names by using the method of quantitative analysis and examining the statistical population including the most frequent Iranian names.

In this study, it was found that during the third to fifth centuries AH, with the weakening of the Abbasid caliphate and the loss of central power in Baghdad, the

1. Master student of the Department of History and Civilization of Islamic Nations, Faculty of Theology and Religions, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran hassan71349@gmail.com

2. Associate Professor, Department of History and Civilization of Islamic Nations, Faculty of Theology and Religions, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran. a.ahmadvand@gmail.com



emergence of independent and semi-independent local dynasties in Iran followed. The first independent Iranian dynasties after Islam, which included the Taherians, Saffarians, and Samanids, did not use Islamic names in the naming of their children, and were more concerned with lineage in order to bring their lineage to one of the Sassanid kings, thus gaining legitimacy and to revive Iranian culture and identity. Among the dynasties that have used Iranian names, such as AlZiar and Albuyeh, one can see traces of opposition to the Abbasid regime, but it seems that the main reason for changing the names of these families is the revival of Sassanid Iran and gaining legitimacy through descent. Among small and local governments such as Bavandians, Paduspanians, Jastanians and Salaris, the main reason for naming children in Iranian and indigenous names was to pay attention to traditions and customs and act in accordance with their native culture and identity; Finally, the reason for the use of Iranian names in the Turkic dynasties and among the Al Qavards was more to gain legitimacy by attaching themselves to the historical past of the people who ruled them, and most of these names are in government families. Relatively no examples of ordinary people being recorded were found in historical sources. In a book like the history of Neishabour, most of the names of famous people and urban scholars such as Neishabour in the fourth century AH are Arabic. This can be an important sign of the governmental nature of the names to the Iranian names between the dynasties during the 3rd to 5th centuries AH.

Keywords: Iranian names, Naming, History of Iran, Ancient culture of Iran, Emergence of Islam in Iran



تغییر روش نام‌گذاری فرزندان نزد حاکمان ایرانی سده سوم تا پنجم قمری

■ حسن سلیمی باهر^۱ عباس احمدوند^۲

چکیده

گزینش نام برای فرزندان از مهم‌ترین نمادهای فرهنگی هر جامعه‌ای است که بر ساختارها و الگوهای رایج فرهنگی آن دلالت می‌کند. ورود اسلام به ایران، به تغییرات فرهنگی پرشماری در این کشور انجامید و زندگی روزانه و زیست فرهنگی رایج ایرانیان را دگرگون کرد. نام‌های ایرانی در فرهنگ ایرانی پیش از اسلام میان توده‌های گوناگون مردم آن روزگار رایج بود، اما پس از مسلمان شدن ایرانیان، مردم آرام آرام نام‌های اسلامی و عربی را برای نوزادان خود برگزیدند. این روند نام‌گذاری اسلامی دست‌کم تا پایان سده سوم در ایران ماند، اما حاکمان محلی ایرانی، از سده چهارم به تدریج نام‌های اسلامی را کنار گذاردند و نام‌های ایرانی پیشین را برای فرزندان‌شان برگزیدند. این تغییر بیش‌تر میان حاکمان ایرانی سلسله‌های محلی مشاهده‌پذیر است و آن را می‌توان نماد چرخش فرهنگی سده‌های چهارم و پنجم دانست که در تغییر روند نام‌گذاری فرزندان، نمایان شد. این پژوهش بر پایه روش تحلیل کمی و بررسی جامعه آماری پربسامدترین نام‌های ایرانی بازه یاد شده، در پی کشف علل و دلایل رواج این نام‌ها در آن زمان است.

کلیدواژگان

نام‌های ایرانی، نام‌گذاری، تاریخ ایران، فرهنگ باستانی ایران، ورود اسلام به ایران

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشکده الهیات و ادیان دانشگاه شهید بهشتی
hassan71349@gmail.com
۲. دانشیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشکده الهیات و ادیان، دانشگاه شهید بهشتی
a.ahmadwand@gmail.com



نام‌گزینی برای فرزندان از مهم‌ترین نمادهای فرهنگی هر جامعه به شمار می‌رود که بر ساختارها و الگوهای رایج فرهنگی آن جامعه دلالت می‌کند. ورود اسلام به ایران، تغییرات فرهنگی پرشماری از خود بر جای گذاشت و زندگی روزانه و زیست فرهنگی رایج ایرانیان را دگرگون کرد. نام‌های رایج فرهنگ ایرانی، میان توده‌های گوناگون ایرانیان پیش از اسلام رایج بود، اما پس از مسلمان شدن ایرانیان، مردم بر اثر عواملی همچون ایمان به دین جدید، ترس از آسیب فاتحان یا کسب منافع و مقام، نام‌های اسلامی و عربی را بر نوزادان خویش می‌نهادند. این روند نام‌گذاری اسلامی دست‌کم تا پایان سده سوم در ایران ماند، اما ایرانیان مسلمان از سده چهارم آرام آرام نام‌های اسلامی را کنار گذاردند و فرزندان خود را با نام‌های ایرانی رایج پیش از اسلام می‌خواندند. این تغییر را می‌توان نماد چرخش فرهنگی این بازه زمانی برشمرد که دوره‌ای را دارای ویژگی برتری فرهنگ ایرانی بر فرهنگ عربی - اسلامی پدید آورد.

پیدایی سلسله‌های ایرانی همچون صفاریان، زیاریان، سامانیان و آل‌بویه در این دو سده و گرایش این حاکمان به زیست‌بوم نخست خود و کوشش برای انتساب به شاهان ایران پیش از اسلام، موجب شد موج تازه‌ای از ایران‌گرایی در ایران پدید آید که نمود آن در تغییر روند نام‌گذاری ایرانیان می‌توان دید. این پژوهش به روش تحلیل کمی و بررسی جامعه آماری، به دنبال کشف مهم‌ترین عوامل همین تغییر است. اهمیت تأثیر تربیتی و تعلیمی نام افراد در شکل‌گیری شخصیت و هویت آنان بر کسی پوشیده نیست. از سوی دیگر، تغییر نام در دوره‌های زمانی خاص به شناخت بهتر آن دوره کمک می‌کند. تغییر نام، کاری است که گروه‌های خاصی از مردم جامعه در اوضاع و احوال خاصی به آن می‌پردازند و این کار را گونه‌ای شورش در برابر پارادایم حاکم و هنجارهای تعریف شده در جامعه می‌توان برشمرد. هر اندازه فضای سیاسی جامعه بسته‌تر و ظهور اعتراض سیاسی در جامعه ناممکن‌تر باشد، شاید تغییر نام در آن رایج‌تر شود؛ زیرا تغییر نام نخستین و ساده‌ترین راه مبارزه با پارادایم حاکم و جدا شدن از آن برای تعریف هویتی تازه برای خود فرد است. بنابراین، پژوهش درباره روی‌گردانی حاکمان ایرانی از نام‌های اسلامی در سده‌های سوم تا پنجم قمری، پژوهش‌گر را در شناخت این دوره تأثیرگذار تاریخ ایران یاری می‌رساند.

درباره رواج نام‌های اسلامی، علل و فرایند آن پژوهش‌های متعدد سامان یافته‌اند. ریچارد بولت در گروش به اسلام در قرون میانه (ترجمه محمدحسین وقار)، به تجزیه و تحلیل الگوهای نام‌گذاری اسلامی در کتاب‌های تراجم پرداخته و با استفاده از روش‌های تحلیل کمی در علوم اجتماعی، این گروش را در هشت قلمرو جغرافیایی عربستان، عراق، ایران، سوریه، مصر، مغرب، اندلس و روم بررسی کرده است. نمودارهای بولت درباره الگوهای نام‌گذاری در ایران، با تاریخ اجتماعی و سیاسی منطبق‌اند. او در این زمینه مدعی نیست، بلکه به جای اثبات ادعا، بیش‌تر بر روش تازه‌ای در بررسی تاریخ اسلام تأکید می‌کند.



مقاله مهم «جامعه‌شناسی نام‌های تاریخ اسلام» نوشته استاد دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی نیز به همین موضوع ناظر است. دکتر کدکنی با بررسی تاریخ ذهبی و آمارگیری از نام‌های موجود در این کتاب، به نتایج درخشانی می‌رسد و پیش‌نهاد می‌کند با استفاده از روش تحلیل کمی و بررسی الگوهای نام‌گذاری پژوهش‌های تاریخی با همین روش نو به سرانجام برسند.

همچنین مجید اصلان‌آبادی در پایان‌نامه‌اش با عنوان «نام‌های اسلامی»، ترجمه «Islamic Names: An Introduction» نوشته آنه ماری شیمل^۱ به این موضوع پرداخته و محمدحسن بهادری در پایان‌نامه‌ای با عنوان «بررسی روند رواج اسامی اسلامی از ۱۲ تا ۴۰۰ قمری»، و در مقاله‌ای مشترک با عباس احمدوند و شهرام یوسفی‌فر با عنوان «علل و انگیزه‌های رواج نام‌های اسلامی در قلمرو شرقی خلافت اسلامی» (تحقیقات تاریخ اجتماعی، پاییز و زمستان ۱۳۹۴)، زمینه‌ها و علل رواج نام‌های اسلامی را در ایران چهار سده نخست هجری، کاویده است.

هیچ یک از این پژوهش‌ها به نام‌گذاری ایرانیان باستان ناظر نیستند. تنها دایاکونوف^۲ در تاریخ ماد بحثی درباره زبان از منظر منبع تاریخی عرضه و به نام و شیوه‌های نام‌گذاری مادها اشاره می‌کند. کتاب ارزش‌مند ایران در زمان ساسانیان نوشته آرتور کریستنسن^۳ نیز از اشاره‌های بسیار دقیق به کارکرد نام و لقب و آیین‌های نام‌گذاری در روزگار شاهان ساسانی، تهی نیست. همچنین اشارات ارزنده زبان‌شناختی درباره نام‌های ایرانی، در راه‌نماهای زبان‌های ایرانی می‌توان یافت. این آثار را هفده زبان‌شناس به سرپرستی رودیگر اشمیت^۴ نوشته‌اند.

باری، به‌رغم ارزش‌مندی همه این پژوهش‌ها درباره نام‌های ایرانی و رواج اسامی اسلامی، تا کنون تحقیقی مستقلی درباره علل، زمینه و فرآیند حرکت مقابل اسلامی‌سازی نام‌ها در ایران؛ یعنی رواج دوباره نام‌های ایرانی در ایران اسلامی، صورت نگرفته است.

نام‌گذاری در ایران پس از اسلام تا اواخر سده دوم قمری

شیوه نام‌گذاری ایرانیان، از ورود اسلام و فرهنگ عربی به ایران تأثیر پذیرفت و دو شیوه نام‌گذاری پس از ورود اسلام رواج یافت که گزارشی در این باره همراه با عوامل تغییر نام ایرانیان بدین شرح عرضه می‌شود:

۱. شیوه ایرانی

سنت‌های ساسانی و زرتشتی در نخستین سده‌ها پس از ظهور اسلام، میان ایرانیان رایج بود و بنابراین، آنان در نام‌گذاری فرزندان خود بیش‌تر کسره نسبت فرزندی را پس از نام او می‌آوردند و به دنبالش «ان» را به آخر نام پدرش می‌افزودند و به این شیوه نسبت او را روشن می‌کردند؛ مانند آذر باد ایمیدیان. آرام آرام «ان» نسبت از آخر نام پدر افتاد و تنها کسره نسبت فرزندی ماند؛ مانند ناصر خسرو؛ یعنی ناصر پسر خسرو یا یعقوب لیث؛ یعنی یعقوب پسر لیث (تفضلی، ۱۳۷۸: ۱۳۰).

1. Igor Mikhailovich Diakonov
2. Annemarie
3. Arthur Christensen
4. Rüdiger Schmitt Schimmel



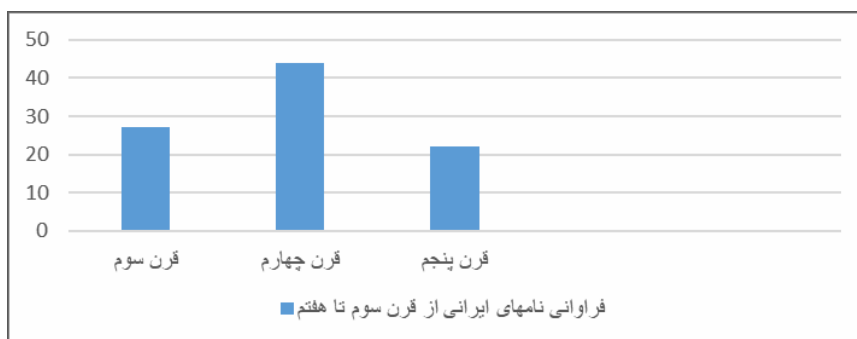


۲. شیوه عربی - اسلامی

نظerglass برتری جویانه اعراب مسلمان به ایرانیان در نخستین سال‌های فتح ایران موجب شده بود که ایرانیان در قالب عقد «ولاء»، به یکی از قبایل اعراب وابسته شوند. «ولاء» در آغاز درباره کسانی به کار می‌رفت که مسلمان می‌شدند؛ سپس به سرزمین‌های اسلامی می‌رفتند و قیومیت قبیله‌ای را می‌پذیرفتند. معروف است که اساوره (سربازان ایرانی) پس از فتح اهواز و فارس اسلام آوردند و با بنی‌سعد از قبیله تمیم پیمان بستند و در بصره ساکن شدند. اساوره از قبیله تمیم شمرده می‌شدند؛ چنان‌که در جنگ‌ها آنان را همراهی می‌کردند (طبری، ۱۳۸۷: ۴، ۹۰؛ بلاذری، ۱۹۸۸: ۳۷۴). فیروز حصین پس از لشکرکشی‌های سپاه علی بن ابی‌طالب به سیستان اسلام آورد و پس از عقد ولاء با حصین بن عنبی‌ری تمیمی به او منسوب شد و از این‌رو، او را فیروز حصین تمیمی می‌نامیدند (ابن‌اثیر، ۱۳۸۸: ۳، ۲۶۴). بعدها آرام آرام تازه‌مسلمانانی را که در سرزمین‌های خودشان می‌مانند نیز ولاء می‌خواندند. پس از هجرت قبایلی چون اشعری (قمی، ۱۳۶۱: ۱۶) و ازد (طبری، ۱۳۸۷: ۳، ۱۴۵؛ بلاذری، ۱۹۸۸: ۴۰۰)، به انتقال موالی به بصره و کوفه نیازی نبود و بنابراین، موالی فراوانی ساکن ایران شدند و نام قبیله به نام ایرانیان افزوده می‌شد.

تغییر نام‌های ایرانی به نام‌های عربی - اسلامی عوامل متنوعی داشت. برای نمونه، از ایرانیان همچون هرمزان، سردار ایرانی بر اثر ترس از اسارت تغییر نام را پذیرفت. او در اهواز در برابر سپاه مسلمان تسلیم شد (۱۷ ق) و هنگامی که او را به مدینه فرستادند، عمر بن خطاب او را عرفطه نامید و تا پایان کار خلیفه، مشاورش ماند (بلاذری، ۱۹۸۸: ۲۹۶). برخی از افراد بر اثر علاقه و حبّ به اسلام، نامشان را تغییر می‌دادند. برای نمونه، عبدالله بن مقفع با نام ایرانی روزبه، کاتب خاندان علی بن عبدالله عباسی، نام اسلامی عبدالله را بر خودش نهاد (بلاذری، ۱۴۱۷: ۴، ۲۱۸). ازدواج هم از دیگر علت‌های تغییر نام بود؛ چنان‌که یکی از دختران اسپهبد خورشید را پس از حمله مهدی عباسی به مناطق شمالی ایران، به عباس بن محمد هاشمی دادند و او را به «أمه الرحمن» نامیدند (ابن‌اسفندیار، ۱۳۶۶: ۱، ۱۷۷). مهیار بن مرزویه دیلمی از کسانی بود که بر پایه ایمان قلبی و بر اثر دین‌داری فرزندش را حسن نامید و خودش به «ابوالحسن» مکنّا شد (ابن‌خلکان، ۱۹۷۲: ۵، ۳۵۹). نام‌های ایرانی منابع تاریخ اسلام را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

۱. نام‌های ایرانی شاهان پیش از اسلام؛ ۲. نام‌های ایرانی نخستین سده‌های تاریخ اسلام (تازه‌مسلمانان اسامی اسلامی بر فرزندان‌شان می‌نهادند)؛ ۳. نام‌های ایرانی دوران حضور گسترده اسلام.



نمودار یکم نسبت فراوانی نام‌های ایرانی را از سده‌های سوم تا هفتم قمری نشان می‌دهد. شمار آن نام‌ها در این بازه زمانی بنابر تفکیک قرون، به ترتیب چنین است: قرن سوم: ۲۷ نفر؛ قرن چهارم: ۴۴ نفر؛ قرن پنجم: ۲۲ نفر.

گمان می‌رود افزایش نام‌گذاری ایرانی میان شاهان سلسله‌های محلی سده چهارم به اوج خود رسیده؛ سپس فروکش کرده باشد. به‌رغم اینکه صفاریان از عوامل پیدایی نوع خاصی از فرهنگ و احساس ایرانی - اسلامی و سامانیان نخستین سلسله‌ای بودند که زبان دیوان را از عربی به فارسی دگرگون کردند (تاریخ ایران کمبریج، ۱۳۶۳: ۴، ۱۱۸ و ۱۲۸)، نخستین سلسله محلی که نام‌های ایرانی در آن دیده می‌شود، زیاریان یا آل‌زیار گرگان بودند؛ چنان‌که بیش‌تر حاکمان آنان از مردوایچ بن‌زیار (۳۱۶-۳۳۲ ق) (ابن مسکویه، ۱۳۷۹: ۲۳۲) تا گیلان‌شاه بن کیکاوس (۴۶۲-۴۷۱ ق)، نام‌های ایرانی داشتند (عتبی، ۱۳۷۴: ۲۸۵-۲۸۳). اکوئیان یا آل کاکویه سلسله محلی بعدی است که نام بیش‌تر حاکمانش ایرانی بود. آل کاکویه سلسله‌ای از امیران دیلمی‌نژاد بودند که از اوایل سده پنجم قمری بر اصفهان و یزد و همدان حکم می‌راندند. کاکوئیان بر پایه سکه‌های رسیده از آن روزگار، به دشمن‌زیار پسر مرزبان نسب می‌رسانند و تا اوایل سده ششم قمری ماندگار بودند (ابن‌اثیر، ۱۳۸۸: ۹، ۴۹۵). باوندیان طبرستان (۴۵-۷۵۰ ق) هم که در هفت سده حکومت خود به شاخه‌های کیوسیه، اسپهبدیه و کین‌خواریه تقسیم شدند، نام‌های ایرانی فراوانی داشتند. نام همه حاکمان این سلسله، از میانه دوره کیوسیه تا اوایل دوره اسپهبدیه (سده سوم تا پنجم قمری) ایرانی بود؛ چنان‌که نام‌های رستم، شروین و شهریار از نام‌های فراگیر در اعضای این سلسله به شمار می‌روند (گردیزی، ۱۳۶۳: ۱۵۶). هم‌چنین نام بیش‌تر حاکمان سلسله پادوسبانیان (تا سده دهم قمری) ایرانی بود (حموی، ۱۹۹۵: ۴، ۱۳) و تنها دو نام عربی عبدالله بن‌ونداد امیر (۲۰۷-۲۴۱ ق) و استندار ابوالفضل پسر محمد (۳۴۰-۳۵۴ ق) از سده سوم تا پنجم قمری در این سلسله دیده می‌شود (سجادی، ۱۳۹۵: ۲۷۲). جستانیان که بر اثر ایستادگی‌شان در برابر حاکمان عرب و عرب‌گرا (نزدیک به سه قرن) آوازه‌ای یافتند، در سده‌های دوم تا پنجم قمری بر بخش‌های رودبار الموت، طالقان و سواحل شاهرود فرمان می‌راندند. نام بیش‌تر حاکمان آنان نیز از جستان ملک الدیلم (ح ۱۷۶-۱۸۹؟ ق) تا مرزبان پسر حسن (ح ۴۲۰ ق) (ابن‌اثیر، ۱۳۸۸: ۲۲، ۸۷) ایرانی بود.



نام‌های ایرانی گاهی در سلسله‌های ترک‌تبار (از سده ششم قمری) هم دیده می‌شود. شاید بهرام شاه بن طغرل شاه (۵۶۵-۵۷۰ ق) (مجم‌التواریخ و القصص، بی‌تا: ۴۰۵) نهمین حاکم سلجوقیان کرمان و آل‌قاورد (حمدالله مستوفی، ۱۳۶۴: ۴۲۹)، نخستین کسی بوده باشد که میان سلسله‌های ترک‌تبار، نام ایرانی داشت. نام‌های ایرانی میان سلجوقیان روم (۴۷۰-۷۰۷ ق) هم رایج بود؛ مانند عزالدین کیکاووس (اول) بن کیکسرو (اول) (۶۰۷-۶۱۶ ق) تا علاءالدین کیکباد (سوم) (۷۰۰-۷۰۲ ق) (جوزجانی، ۱۳۶۳: ۲، ۳۲۱).

نهضت شعوبیه

اعراب با شعارهای عدالت‌طلبانه خود موجب گرایش ایرانیان به اسلام شدند، اما با تحقیر فرهنگ و تمدن باستانی ایران در درازنای چند سال، در عمل زمینه‌های دفاع ایرانیان را از داشته‌های فرهنگی خود فراهم کردند که شعوبی‌گری به انگیزه حفظ و حراست از همین داشته‌ها در برابر اعراب، از همین واکنش‌های دفاعی بود؛ زیرا اعراب خود را از دیگران برتر می‌دانستند. این نهضت اواخر سده نخست قمری آغاز شد و تا اوایل سده سوم ماند و با تشکیل حکومت‌های مستقل محلی در ایران به اوج شکوفایی‌اش رسید. اگر نهضت شعوبیه و مقابله با برتری جویی‌های اعراب در نخستین سده قمری نمی‌بود، شاید حاکمان ایرانی سده سوم تا پنجم نمی‌توانستند از نام‌های ایرانی استفاده کنند؛ چنان‌که ایرانیان معاصر خلفای راشدین و حاکمان بنی‌امیه، نمی‌توانستند (رخصت نداشتند) برای نام‌گذاری فرزندان‌شان از نام‌های فارسی و باستانی خود استفاده کنند (حقوقی، ۱۳۷۴: ۲۱۲). نهضت شعوبیه حاصل افکار عمومی آن دوران بود که فشار تحقیر و توهین اعراب را تاب می‌آورد. این نهضت نخست با شعار برابری عجم و عرب کارش را آغاز کرد و کوشید با استناد به آیات و احادیث، موضوع برابری را اثبات کند (امین، ۱۳۵۸: ۹۲)، اما از آغاز سده سوم، کارش به تخفیف و تحقیر متقابل کشید؛ یعنی این بار عجم خود را از عرب برتر می‌شمرد. شعوبی‌گری مهم‌ترین کارزار میان عجم و عرب بود که در زمینه‌های سیاسی و فرهنگی بسی تأثیر گذارد و حرکتی جمعی برای بازیابی هویت از دست رفته ایرانی و مقابله با فرهنگ غالب عربی بود. شعوبیان با استفاده از حربه عرب که شعر و حفظ نسب را مهم می‌شمرد، با سرودن اشعار در بردارنده باورهایشان، کار خود را آغاز کردند؛ چنان‌که «حماسیات» تازی شاعران شعوبی ایران، از زیباترین آثار فکری ایرانی و نماینده حساسیت «وطن‌پرستانه» آنان بود (صفا، ۱۳۷۳: ۱۴۳). البته کاربرد تعبیر «وطن‌پرستی» درباره کار و بار فعالان این نهضت، بی‌مسامحه نیست. نام‌گذاری حاکمان ایرانی از اواخر سده دوم به بعد از رسوخ همین خصلت روانی میان فرمان‌روایان سرچشمه می‌گیرد. هر یک از آنان در این باره از عاملی متأثر بود؛ مانند مخالفت با دستگاه خلافت، مقابله با فرهنگ عربی - اسلامی و نسب‌سازی. نام‌گذاری فرزندان به نام‌های ایران باستان، آشکارترین نمود این تغییر فرهنگی بود که پس از ایستادگی‌ها و تاب آوردن سختی‌های بسیار، فراچنگ آمد.



مخالفت با دستگاه خلافت و فرهنگ عربی - اسلامی

ظهور جنبش‌هایی در برابر خلافت عباسی در دهه‌های نخست سده سوم قمری کمابیش فزونی گرفت. دو تن از رهبران این جنبش‌ها؛ یعنی بابک خرم‌دین و مازیار بن قارن، نام ایرانی داشتند. شورش بابک خرم‌دین و حامیان آن، نمود دینی داشت و با هدف سیاسی صورت گرفت و خلافت عباسی را چند سال به خودش سرگرم کرد. بابکیه طایفه‌ای از خرمیه بودند (پیروان بابک) و همچون خود او با سلطه سیاسی عرب و اسلام مخالف بودند (طبری، ۱۳۸۷: ۸، ۵۵۶؛ صفدی، ۱۴۱۱: ۳، ۳۵۲). بابک به اصل تناسخ و رجعت باور داشت و به همین سبب اندیشه‌هایش با اصول اسلام متضاد ارزیابی می‌شد (مقدسی، ۱۴۱۱: ۴، ۳۰). او را سرانجام به دار آویختند (۲۲۳ ق). مازیار بن قارن نیز در گرگان گرایش‌های استقلال‌طلبانه داشت و در پی رهایی از تسلط حکومت عباسی بود. او به دربار مأمون رفت و به اسلام گروی و مأمون او را با لقب «اسپهبد» خواند (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۲، ۴۳۷)، اما گمان می‌رود او به مذهب خرمیه می‌گراییده باشد؛ مذهبی که نمایان‌گر شورش اعتراضی ایرانی در برابر قدرت خلافت عباسی بود (دوری، ۱۹۸۸: ۱۸۸). سرنوشت مازیار شبیه فرجام بابک بود؛ چنان‌که او را نیز به دار آویختند (۲۲۴ ق). شاید نام‌گذاری ایرانی در این نمونه‌ها بر اثر خروج آنان از تسلط خلافت عباسی و ارتباط اندک آنان با فرهنگ عربی - اسلامی صورت گرفته باشد که در جایگاه فرهنگ بیگانه تهدیدی برای فرهنگ محلی و مذهب نیاکان ایشان به شمار می‌رفت.

۱. آل‌زیار

بنیادگذار این سلسله مرداویج فرزند زیار بن وردان شاه گیلی بود و به همین سبب به آل‌زیار یا زیاریان معروف شدند. مرداویج، نخست فرمان‌ده لشکر اسفار بن شیرویه بود و به‌زودی اسفار را کشت (۳۱۶ ق) و با سپاهی نیرومند همدان، اصفهان و اهواز را گرفت. مرداویج به گذشته خودش، بسی دل‌بسته و از خلفای عباسی بیزار بود، اما می‌بایست از خلیفه درباره حکومت خودش تأییدی بگیرد تا رسمیت بیابد. قتل عام مردم همدان موجب شد که جماعتی از همدان و اصفهان و دینور متظلمانه به بغداد بروند (مسعودی، ۱۴۰۹: ۲، ۷۴۹). شاید مرداویج نمی‌توانست و نمی‌خواست در برابر خلیفه عباسی به کاری دست بزند، بلکه با هر کسی که به تحقق اهدافش کمک می‌کرد، با توجه به منافع خودش هم‌کاری و حتی ایرانیان را در این‌باره قربانی می‌کرد (مجمع التواریخ و القصص، بی‌تا: ۳۷۶). همین تندروی‌ها موجب شد که جانشینان مرداویج از توانایی لازم برای استقلال برخوردار نباشند، بلکه تابع خلیفه و آل‌بویه و بعدها غزنویان بمانند.

۲. آل‌بویه

آل‌بویه (۳۲۰-۴۴۰ ق) سلسله‌ای حاکم بر قلمرو گسترده شرق ایران تا عراق و مرزهای شمالی شام بود. خلافت عباسی از میانه سده سوم قمری با جنبش‌های استقلال‌طلبی در قلمرو خود درگیر شد که



هر روز خلفا را ضعیف‌تر می‌کردند. ایرانیان در این میان منتظر فرصتی برای رهایی از بند عباسیان بودند و در قالب سلسله‌های صفاریان، سامانیان و زیاریان از این فرصت بهره بردند و بعدها از طریق حاکمان بویه در عمل دستگاه خلافت عباسی را اداره می‌کردند؛ چنان‌که تأثیر خلیفه در سطح نامی کاهش یافت. قدرت خلفای عباسی پیش از سیطره آل‌بویه بر اثر کارهای ترکان، کاهش یافته بود و می‌توان گفت بویه‌یان عامل مستقیم این تغییر نبودند، بلکه تنها وارث وضع پیش از دوران خودشان بودند (ابن‌اثیر، ۱۳۸۸: ۶، ۳۱۵). بویه پسر فناخسرو در دیلم گم‌نام و تنگ‌دست می‌زیست و از راه صید ماهی روزگار می‌گذراند. او سه پسر داشت: علی، حسن و احمد (نام‌های اسلامی) و نام‌های ایرانی میان فرزندان نسل ابوالحسن (۳۲۰-۳۳۸ ق) هم دیده می‌شود. بنابراین، نام‌گذاری‌های ایرانی این سلسله را برآمده از مخالفت با دستگاه عباسی نمی‌توان برشمرد، بلکه اصلی‌ترین علت انتخاب نام‌های ایرانی در این سلسله، توجه به سنت‌های قدیم ایرانی و تبارسازی بود.

توجه به سنن و آداب و احیای ایران باستان

۱. آل‌زیار

مرداویج درباره احیای ایران باستان ادعا می‌کرد و می‌کوشید دست‌کم در ظاهر به شیوه شاهان ساسانی تاج بر سر بگذارد و در کاخ‌های عظیم بر تخت شاهی بنشیند؛ تختی زرین و پوشیده به انواع جواهر. او تاج پادشاهی انوشیروان پسر قباد را برای خود برگزیده (مسعودی، ۱۴۰۹: ۲، ۷۵۰) و ابن‌وهبان را گمارده بود که ایوان کسری را برایش آماده کند (ابن‌مسکویه، ۱۳۷۹: ۵، ۴۲۰). مرداویج می‌خواست آداب و سنن دوره ساسانی را احس کند، اما فقط در برپایی ظواهر حکومت ساسانی موفق بود. به گفته مسعودی، مرداویج تخت جواهرنشانی از زر بر پا کرد و جبه و تاجی از زر برایش آماده کردند و در این کار اقسام جواهر را به کار بردند. او درباره تاج ایرانیان و شکل آن پرسید که آن را برایش توصیف کردند تا اینکه تاج انوشیروان پسر قباد را برگزید (مسعودی، ۱۴۰۹: ۴، ۳۸۲). دیگران امیران زیاری (قابوس، منوچهر و کیکاووس بن‌اسکندر بن‌قابوس، عنصر المعالی) نیز همه مردانی ادیب و دانش‌دوست بودند و در رونق بازار ادب و فرهنگ می‌کوشیدند. قابوس‌نامه عنصر المعالی کیکاووس در این میان معروف است. این کتاب نصایحی به پسرش گیلان‌شاه در بردارد و بسیاری از حاکمان پسین، از آن استفاده و به آن استناد می‌کرده‌اند (ترکمنی‌آذر، ۱۳۹۵: ۶۱). نام‌های ایرانی این سلسله موید توجه توجه اعضای آن به عناصری از ایران باستان و پیوستن به دوره‌های پادشاهی پیش از اسلام است.

۲. آل‌بویه

پس از پیدایی آل‌بویه در دیلم، توجه به سنن باستانی و کوشش برای احیای فرهنگ و هویت ایرانی (یعنی ساسانی) فزونی گرفت. این کار در قالب‌های گوناگونی همچون رساندن نسب خود به ساسانیان، استفاده از لقب پادشاهان ساسانی، نام‌گذاری فرزندان با نام‌های فارسی و ایرانی، ضرب سکه با علائم





و تصاویر دوره ایران باستان و استمرار آداب و رسوم دوره ساسانی، نمایان می‌شد. استفاده از لقب‌هایی همچون تاج، سلطان، فلک و اسامی ایرانی پادشاهان یا بزرگان ایرانی همچون پناه‌خسرو، شجاع، رستم، شیردل و فیروز، بر توجه آنان به بازسازی فرهنگ و هویت ایرانی دلالت می‌کند. عضدالدوله در بصره سکه‌ای ضرب کرده است (۳۷۲ ق) که نوشته روی آن به نیکی علاقه او را به استفاده از القاب و نام‌های ایرانی نشان می‌دهد (تصویر یکم).



شکل ۱- مضمون روی سکه: «الملک العادل شاهنشاه عضدالدوله و تاج‌المله، ابوشجاع»
عضدالدوله، دینار، ضرب بصره (۳۷۲ ق) (به نقل از سکه‌های ایران از آغاز تا دوران زندیه، ۱۹۸)

حاکمان بویهی در این دوره با ضرب سکه‌های منقش به تصاویر تاج بر سر مشابه شاهان ساسانی و استفاده از خط پهلوی و جملاتی یادآور دوران شاهنشاهی ساسانی، در پی احیای شاهنشاهی ساسانی بودند (کرمر، ۱۳۷۵: ۸۳). رکن‌الدوله سکه‌ای ضرب کرد (۳۵۱ ق) با خط پهلوی روی آن نوشت: «شکوه شاهنشاه افزون باد» (تصویر دوم).



شکل ۲- رکن‌الدوله، مدال سیمین، ضرب ری، ۳۵۱ ق (به نقل از سکه‌های ایران از آغاز تا دوران زندیه، ۲۰۱)



او هم‌چنین سکه‌ای تشریفاتی با تصویری از پادشاهان ساسانی و نوشته‌هایی پهلوی در ری ضرب کرد (۳۵۱ ق) (تصویر سوم).



شکل ۳- رکن الدوله، دینار، ضرب المحمدیه (۳۵۱ ق) (به نقل از تاریخ کمبریج، ۴)

عزالدوله نیز سکه‌های تشریفاتی منقش به حیوانات قدرت‌مند چون شیر و عقاب ضرب کرد (تصویر چهارم و پنجم).



شکل ۴- عزالدوله، سکه تشریفاتی روی سکه: تصویر شیری که به گوزنی حمله کرده است (به نقل از تاریخ کمبریج، ۴)



شکل ۵- عزالدوله، سکه تشریفاتی روی سکه: عقابی که اردکی را در چنگال گرفته است و روی دیگرش: عقابی در حال دریدن آهو (به نقل از تاریخ کمبریج، ۴)

هلال صابی نیز در رسوم دار/خلافه از برگزاری آیینی به شیوه آیین‌های ایرانیان باستان و استفاده از وسایل مجلل درباری شبیه وسائل رایج در دوره ساسانی و فرش‌های عضدی و پرده‌های پرنیان دربار عضدالدوله یاد کرده است (صابی، ۱۳۶۴: ۱۱). این نمونه‌ها علاقه فرمان‌روایان این سلسله را به احیای شکوه دوران ساسانی و توجه به سنن و آداب باستانی نشان می‌دهند؛ علاقه‌ای که نام‌گذاری فرزندان به نام‌های ایرانی هم از آن متأثر بود.

مشروعیت بخشی از طریق تبارسازی

۱. آل زیار

ابوریحان بیرونی در الآثار الباقیه، نسب و تبار آل زیار را به ساسانیان رسانده است و این شجره‌نامه را در این باره ذکر کرده است: «دایی شمس المعالی، رستم بن شروین بن رستم ... بن باو بن شاپور بن کیوس بن قباد که پدر انوشیروان بود» (بیرونی، ۱۹۲۳: ۶۱). بعدها عنصر المعالی کیکاووس این تبار را تأیید کرد و برای پسرش گیلان‌شاه چنین نوشت: «جده تو، مادرم دختر ملک‌زاده مرزبان بن رستم بن شروین بود ... سیزدهم پدرش کابوس بن قباد بود» (عنصر المعالی، ۱۳۸۳: ۴). البته همچون دیگر تبارسازی‌ها در سده‌های میانی تاریخ ایران، شکوکی به تبار آل زیار راه یافته است.

باری، ساختن گذشته و کسب هویت از آن، بخشی از سیاست‌های این سلسله‌ها بود تا راه را بر اعتراض‌های محتمل ببندند و بحران‌های مشروعیتی خود را رفع کنند؛ چنان‌که نام بیش‌تر حاکمان زیاری ایرانی بود؛ مانند قابوس یا کاووس، منوچهر، انوشیروان و کیکاووس. انگیزه این نام‌گذاری‌ها را تبارسازی می‌توان گمان زد؛ زیرا مشابهت نام‌ها اینان با نام آن پادشاهان ساسانی، موهم «این‌همانی» بود و تداعی‌هایی خاصی به دنبال می‌آورد و کارکردی تبارسازانه داشت.

۲. آل بویه

عضدالدوله (ح ۳۳۸-۳۷۲ ق) نخستین حاکم آل بویه بود که به جعل نسب پرداخت (زرین کوب، ۱۳۷۱: ۴۱۸). خود بویه و پسرانش چنان ادعایی نداشتند و دعوی آل بویه درباره انتساب به عصر ساسانی و چهره‌های برجسته آن روزگار، پنجاه سال پس از تأسیس این سلسله نمایان شد (بیرونی، ۱۹۲۳: ۶۱). رکن‌الدوله نخستین امیر بویهی مدعی سلطنت بود، اما پسرش عضدالدوله، ابواسحاق صابی را به نوشتن کتاب التاجی واداشت (کما بیش ۳۶۹ یا ۳۷۰ ق) و از او خواست نسب آنان را به بهرام گور فرمان‌روای ساسانی برساند. این کار در دوره‌ای صورت پذیرفت که حفظ نسب برای چنین قبایلی رایج نبود و پیش از انتقال سلطنت به آنان، چنین نسیبی برای ایشان شنیده نشده است (همان: ۳۷). ابوریحان بیرونی و ابن‌ماکولا همین مطلب را از التاجی نقل کرده‌اند (همان: ۲۸). مقریزی نیز بهرام گور را جد اعلای آل بویه دانسته، اما قَلَقَشَن‌دی نسب بویه‌یان را به یزدگرد رسانده است (قَلَقَشَن‌دی، ۱۳۸۳: ۴، ۴۱۷). گویی استفاده از نقش «شیر» در سکه‌های این دوره به انگیزه برجسته کردن نام بهرام گور و



تأکید بر همان نسب ساختگی صورت گرفت (کرم، ۱۳۷۵: ۸۳). به هر روی، امیران بویه نیز برای کسب مشروعیت یا پنهان کردن حس تحقیر شدن نیاکان ناشناخته خود، به تبارسازی دست زدند و با استفاده از نام و نشان‌های ساسانی، خود را به آنان منتسب کردند.

حکومت‌های محلی

۱. باوندیان (۴۵-۷۵۰ ق)

باوندیان نزدیک هفتصد سال بر طبرستان فرمان راندند. آل باوند در هفت قرن حکومت خود به سه شاخه تقسیم شد: کیوسیه، اسپهبدیه و کین‌خواریه. دو شاخه نخست در بازه زمانی موضوع این پژوهش می‌گنجند. نفوذ اسلام و قوم عرب به طبرستان و حاشیه دریای خزر، بر اثر وضع دشوار جغرافیایی آن بخش از ایران، کمابیش در درازنای دویست سال صورت پذیرفت. مردم این مناطق در سراسر این مدت در برابر لشکرکشی‌ها تاب آوردند و بنابراین، رواج نام‌های ایرانی در سلسله‌های محلی حاشیه دریای خزر شگفتی‌آور نیست. شاید نام‌های ایرانی میان اعضای این سلسله بر اثر نفوذ نکردن عناصر فرهنگی عرب به آن منطقه و توجه بومیان آن‌جا به سنن و آداب محلی، رایج شده باشد. برخی از امیران این سلسله «شهریار» نامیده می‌شدند که گمان می‌رود از نام ارتفاعات «شهریارکوه» واقع در شرق سلسله کوه‌های طبرستان و مقر نخستین امیران این سلسله، گرفته شده باشد. نسب اینان به باوند پسر شاپور می‌رسید (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۱۵۲) و به شکل سنتی بر آن مناطق حاکم بودند و از این‌رو، خود را از تبارسازی بی‌نیاز می‌دیدند. کتاب ویژه‌ای درباره تاریخ این خاندان‌های محلی در دست نیست و نام آنان تنها در تاریخچه برخوردهای آنان با حاکمان زیاری یا بویه به میان آمده است. تاریخ این سلسله ابهام‌های فراوان دارد، اما می‌توان رواج نام‌های ایرانی را در این سلسله، گواهی بر گسترش هویت و فرهنگ ایرانی در این منطقه برشمرد.

۲. پادوسپانیان (۴۰- اواخر سده دهم قمری)

این سلسله بر رستمدر و رویان و نور و کجور؛ یعنی نواحی میان گیلان و آمل حکم می‌راندند و به گیل گوباره فرمان‌روای گیلان و بخشی از طبرستان در بازه پایانی دوره ساسانی، نسب می‌بردند. پادوسپانیان در عصر اسلامی به واقع مستقل نبودند و گاهی از امیرای عرب و زمانی از علویان و امیرای خراسان و دیگر امیران فرمان می‌پذیرفتند (مرعشی، ۱۳۴۵: بیست و پنج). پادوسپان، عنوان و منصب بوده است و منابع تاریخی بیش‌تر فرمان‌روایان این سلسله را با عنوان «پادوسپان» یاد کرده‌اند و اطلاعی از نام واقعی آنان در دست نیست. نام‌های ایرانی در این سلسله نیز همانند سلسله باوندیان، از انگیزه حفظ هویت تاریخی و التزام به سنت‌های محلی و خانوادگی متأثر بوده است.

۲. جستانیان (۱۷۶- پس از ۴۲۰ ق)





جستائیان از خاندان‌های قدیم دیلم بودند که در رودبار الموت مستقلانه می‌زیستند. سرزمین دیلم بر اثر کوهستانی بودن و صعب العبور بودنش، محل امنی برای پناهندگی و ایستادگی و درگیری با خلفای عباسی به شمار می‌رفت. حکومت دیلم پس از آغاز نهضت حسن بن زید در طبرستان، در دست وهسودان بن جستان بن مرزبان بود. او مذهب زیدیه را پذیرفته بود و بی‌پرده با خلیفه عباسی مخالفت می‌کرد (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۳۵). حاکمان جستانی همچون علی بن وهسودان (۲۹۶-۳۰۷ ق) گاهی به اطاعت از خلیفه عباسی گردن می‌نهادند، اما جستان بن وهسودان (۲۵۰ یا ۲۵۹-۳۰۷ ق) به‌رغم شکست خوردن در جنگ با سامانیان، از اقدامات نظامی در برابر عباسیان دست نشست (همان، ۲۶۰). جستائیان در این مرحله ضعیف شدند؛ چنان‌که محمد بن مسافر از خاندان‌های محلی آل جستان، علی بن وهسودان را کشت و در طارم دیلم حکومت مستقلی معروف به «سالاریان» بنیاد گذارد. بنابراین، رواج نام‌های ایرانی و محلی در این خاندان سببی برای مخالفت با سلطه خلفای عباسی و التزام به سنت‌های محلی می‌تواند تعبیر شود.

۳. سالاریان (۳۰۶-۴۸۳ ق)

آل مسافر یا سالاریان حکومت محلی دیگر دیلمیان بود که شاخه‌ای از آل جستان شمرده می‌شدند. محمد بن مسافر (۳۰۶-۳۴۱ ق) دختر جستان بن وهسودان را به همسری گرفت. او مرگ جستان را زیاده‌طلبی علی بن وهسودان می‌شمرد و از همین روی، به خون‌خواهی پدرزن برخاست. شاید علت اصلی مخالفت محمد بن مسافر با علی بن وهسودان، پیروی علی بن وهسودان از خلیفه عباسی بوده باشد. پس از اینکه محمد بن مسافر علی بن وهسودان را کشت، حکومت آل مسافر را بنیاد نهاد. نام اصلی محمد، سالار بود و به همین سبب، پیروانش را سالاریان می‌خواندند. خاندان سالاری از خلفای عباسی پیروی نمی‌کردند. سکه‌ای از وهسودان بن محمد (۳۴۱-۳۵۶ ق) بر جای مانده که نام خلیفه بر آن حک نشده، بلکه عبارت «سیف آل محمد» و نام‌های امامان اسماعیلی به جای آن، بر این سکه نقش بسته است (تاریخ ایران کمبریج، ۱۳۶۳: ۳۲۴). بنابراین، شاید خاستگاه نام‌های ایرانی اعضای این سلسله همچون بیش‌تر خاندان‌های محلی، حفظ سنت‌های خانوادگی و محلی و مخالفت با خلفای عباسی بوده باشد و گر نه، ایشان نه به دنبال احیای پادشاهی ساسانی بودند، نه به تبارسازی نیاز داشتند.

۴. کاکوئیان (۳۹۸-۵۳۶ ق)

کاکوئیان یا آل کاکویه سلسله‌ای از امیران دیلمی‌نژاد بودند که آغاز سده پنجم قمری زیر چتر حمایت آل بویه می‌زیستند و امارت‌هایی مستقل و نیمه‌مستقل در مرکز و غرب ایران بنیاد گذاردند. نیای کاکوئیان، رستم دشمنزیار یا دشمنزیار پسر مرزبان بود که به نمایندگی آل بویه شاخه ری، بر شهریارکوه فرمان می‌راند (ابن اثیر، ۱۳۸۸: ۹، ۲۰۷). اوضاع پریشان و ضعف روزافزون امیران آل بویه و فزونی قدرت غزنویان در شرق و شمال و تأسیس حکومت‌های محلی و نیمه‌مستقلی چون آل جستان و آل مسافر،



سبب شد پسر کاکویه، محمد بن دشمنزیار بن کاکویه (۳۹۸-۴۳۳ ق) نیز مدعی استقلال شود (ابن اثیر، ۱۳۸۸: ۹، ۴۹۵). آنان هرگز به معنای واقعی کلمه مستقل نبودند، بلکه همواره از خلیفه عباسی و آل بویه یا غزنویان فرمان می‌پذیرفتند و به آنان خراج می‌پرداختند. نام‌های ایرانی همچون فرامرز و گرشاسب میان شش فرمان‌روای کاکویه دیده می‌شود. امیران این خاندان در اندیشه گسترش قلمرو خود بودند، اما سرانجام قدرت‌های بالادستی خود را حرمت می‌گذاشتند و علنی با خلفای عباسی یا آل بویه یا غزنویان مخالفت نمی‌کردند. بنابراین، نام‌گذاری آنان را به نام‌های ایرانی نمی‌توان مخالفت با دستگاه عباسی تفسیر کرد و از این دید که برنامه‌ای دربارہ احیای ایران باستان نداشتند، این نام‌گذاری‌ها را می‌توان به معنای التزام به سنت‌های خانوادگی و کسب هویت از آنان دانست.

۵. آل قاورد (۴۳۳-۵۸۲ ق)

آل قاورد یا قاوردیان، شاخه‌ای از سلجوقیان بزرگ بودند که ۱۵۰ سال بر کرمان حکم راندند. سلجوقیان روزگاری پیدا شدند که خلافت عباسی یک‌سره روی به سقوط داشت و حکومت‌های متعدد مستقلی بر سراسر سرزمین‌های اسلامی فرمان می‌راندند. پس از اینکه طغرل سلجوقی بر بغداد چیره شد، با بزرگان قوم به تقسیم متصرفاتش پرداخت. قاورد پسر بزرگ‌تر جغری بیگ در این میان، فرمان‌روای نواحی کرمان شد (همان، ۹، ۵۴۷). سلجوقیان بزرگ برای اداره حکومتی، دیوان‌سالاری ایرانی را به کار گرفتند که فرهنگ ایرانی ویژگی برجسته او به شمار می‌رفت (تقوایی، ۱۳۹۰: ۳۸). سلاجقه پس از تثبیت قدرت به کمک کارگزاران ایرانی، به پشتیبانی از فرهنگ ایرانی - اسلامی پرداختند و زمینه درخوری برای شکوفایی فرهنگ و هنر ایرانی فراهم آوردند (لایپیدوس، ۱۳۸۱: ۲۱۳). بیش‌تر حاکمان سلجوقی نام ایرانی داشتند و لقب‌های قاوردیان کرمان بارها با «شاه» و «سلطان» ترکیب شده است؛ مانند کرمان‌شاه بن قاورد (۴۶۵-۴۶۷ ق) یا توران‌شاه بن قاورد (۴۷۷-۴۹۰ ق). علت نام‌گذاری‌های ایرانی و کاربرد القاب شاهانه را در میان اعضای این سلسله ترک‌تبار، کسب هویت از گذشته خود و علاقه به فرهنگ ایرانی می‌توان دانست. هم‌چنین نام‌گذاری به نام‌های ایرانی زمینه را برای مشروعیت‌بخشی به این سلسله‌ها، فراهم می‌کرد.

نتیجه

تضعیف خلافت عباسی و از دست رفتن قدرت مرکزی بغداد در سده‌های سوم تا پنجم قمری، به ظهور سلسله‌های مستقل و نیمه‌مستقل محلی در ایران انجامید. نخستین سلسله‌های مستقل ایرانی پس از اسلام (طاهریان، صفاریان و سامانیان)، در نام‌گذاری فرزندانشان از نام‌های اسلامی استفاده نمی‌کردند، بلکه بیش‌تر به تبارسازی و نسب‌سازی سرگرم بودند؛ یعنی رساندن تبار خود به یکی از شاهان ساسانی تا هم مشروعیتی برای حکومت خود به دست آورند، هم زمینه را برای احیای فرهنگ و هویت ایرانی فراهم کنند. رگه‌هایی از مخالفت با دستگاه عباسی در تاریخ سلسله‌های دارای نام‌های ایرانی (همچون





آل زیار و آل بویه) دیده می‌شود، اما گمان می‌رود سبب اصلی تغییر نام‌های این خاندان‌ها، احیای ایران ساسانی و کسب مشروعیت از طریق تبارسازی بوده باشد. سبب اصلی نام‌گذاری فرزندان به اسم‌های ایرانی و بومی در حکومت‌های محلی و کوچکی چون باوندیان، پادوسپانیان، جستانیان و سالاریان، توجه به سنن و آداب و رسوم و التزام عملی به فرهنگ و هویت بومی خودشان و سبب استفاده سلسله ترک‌تبار و آل قاورد از نام‌های ایرانی، بیش‌تر کسب مشروعیت از طریق پیوستن خودشان به گذشته تاریخی مردمان حاکم بر آنان بود و بیش‌تر این نام‌گذاری‌ها در خاندان‌های حکومتی صورت می‌پذیرفت. نمونه‌ای نسبی از ثبت اسامی مردم عادی در منابع تاریخی یافت نشد. کتابی همچون تاریخ نیشابور نیز بیش‌تر نام‌های افراد شهیر و علمای نیشابور سده چهارم قمری، را عربی یاد کرده است و این خود نشانه برجسته‌ای از حکومتی بودن نام‌گذاری‌های ایرانی نزد سلسله‌ها از سده سوم تا سده پنجم قمری است.

References

مآخذ

Amin, A. (1979). *Zoha Islam*, Translated by Abbs Khalili, Tehran: Eghbal press. [In Persian]

امین، احمد (۱۳۵۸). پرتو اسلام، ترجمه عباس خلیلی، تهران: اقبال.

Al-Baladhuri, Ahmad Ibn Yahya (1988). *Futuh al-Buldan* [Conquest of the country], Beirut: Dar Maktabah Al hilal.

بلاذری، احمد بن یحیی (۱۹۸۸ م). فتوح البلدان، بیروت: دار مکتبه الهلال.

Al-Baladhuri, Ahmad Ibn Yahya (1996). *Jamal Min Ansab al-Asharaf*, Researched by Riaz ZarKoli and Soheil Zakar, Beirut: Dar al fikr,

بلاذری، احمد بن یحیی (۱۴۱۷ ق/۱۹۹۶ م). جمل من أنساب الأشراف، تحقیق ریاض زرکلی و سهیل زکار، بیروت: دارالفکر، الطبعة الأولى.

al-Biruni, Abu Rayhan Mohammad ibn Ahmad (1923). *Al-Asar al-Baqiyya Ann al-Qurun al-Khaliyya*, German: Leipzig.

بیرونی، ابوریحان محمد بن احمد (۱۹۲۳ م) *الآثار الباقیه عن القرون الخالیه*؛ آلمان: لایپزیگ.

The Cambridge History of Iran (1984). Ehsan Yarshater ...and et al, v.4, Tehran: AmirKabir. [In Persian]





تاریخ ایران کمبریج (۱۳۶۳). نویسندگان احسان یارشاطر... وودیگران، ج. ۴، تهران: امیرکبیر.

Dory, Abdul Aziz (1988). *Al Asr al abbasi al awal* [The first Abbasid era], Beirut: Dar Al-Talie'eh

دوری، عبدالعزیز (۱۹۸۸ م). *العصر العباسی الاول*، بیروت: دارالطلیعه، ط ۲.

Gardezi 'Abd-al-Hayy ibn zahhak (1984). *Zain al-Akhbar*, Researched by 'Abd-al-Hayy Habibi, Tehran: Donya-ye Ketab publication, First edition [in Persian].

گردیزی، عبدالحی بن ضحاک (۱۳۶۳). *زین الاخبار*، تحقیق عبدالحی حبیبی، چاپ اول، تهران: دنیای کتاب.

Al-Hamawi, Yaqut Ibn Abdullah (1995). *Mu'ajim al-Buldan*, Beirut: Dar Sadir, [in Persian].

حموی، یاقوت بن عبدالله، (۱۹۹۵). *معجم البلدان*، بیروت: دار صادر، طبع الثانیه.

Hoquqi, A. (1995). *History of Political Thought in Iran and Islam*, Tehran: Hirmand press. [In Persian]

حقوقی، عسگر (۱۳۷۴). *تاریخ اندیشه‌های سیاسی در ایران و اسلام*، تهران: هیرمند.

Ibn Al-Athir, Ali Ibn Muhammad (1965). *Al-Kamil Fi Al-Tarikh* [The Complete History], v.3, Beirut, Dar Sar publication.

ابن الاثیر، علی بن محمد (۱۳۸۸ ق/ ۱۹۶۵ م). *الکامل فی التاریخ*، ج. ۳، بیروت: دار صار.

Ibn Isfandiyar, Bahā' al-Din Moḥammad ibn Ḥasan (1987). *Tabarestan History*, Researcher and Editor: Abbas Eghbal Ashtiani, Tehran: Padideh Khavar. [in Persian]

ابن اسفندیار، محمد بن حسن (۱۳۶۶). *تاریخ طبرستان*، محقق و مصحح عباس اقبال آشتیانی، ج. ۱، تهران: پدیده خاور.

Ibn Khallikan, Aḥmad bin Muḥammad (1972). *Wafiyat al-'A'yan and Anba Abu l-Zaman* [Notable deaths], Beirut: Dar al-Thaqafa,.

ابن خلکان، احمد بن محمد (۱۹۷۲ م) *وفیات الأعیان و أبناء أنباء آخر الزمان*، ج. ۵، بیروت: دار الثقافة.

Juzjani, M. (1984). *Nasiri classes*. Edited by Abdolhay Habibi, Tehran : World of





Book[In Persian]

جوزجانی، منهاج سراج (۱۳۶۳). طبقات ناصری، تصحیح، مقابله و تحشیه عبدالهی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.

Kraemer, J. (1996). *Humanism in the renaissance of Islam: the cultural revival during the Buyid Age*, Translated by Mohammad Saeed Hanaei Kashani, Tehrani: Nashre Daneshgahi[University Press.][In Persian]

کرمر، جوئل (۱۳۷۵). *احیای فرهنگی در عهد آل بویه*، ترجمه محمدسعید حناییکاشانی، تهران: نشر دانشگاهی.

Lapidus, I.M. (2002). *History of Islamic Societies*, Translated by Ali BakhtiarZade, Tehran:Ettelaat[Information press]. [in Persian]

لاپیدوس، آیرا ماروین (۱۳۸۱). *تاریخ جوامع اسلامی*، ترجمه علی بختیار زاده، تهران: اطلاعات.

Maqrizi [Makrizi], Taghi Al-Din Ahmad b. Ali (2007). *Al Suluk fi Ma'rifat Duwal Al Muluk*, Cairo: Dar Al-Kotob [In Persian].

مقریزی، احمد بن علی (۲۰۰۷) *السلوک فی معرفه دول الملوک*، مصر: دارالکتب.

Mar'ashi , Zahir al din Ibn Nasir al din (1966). *History of Tabarestan, Royan and Mazandaran*, with the efforts of Mohammad Hossein Tasbihi, Tehran: Matbou'at Sharq institute, [in Persian].

مرعشی، ظهیرالدین بن نصیرالدین (۱۳۴۵). *تاریخ طبرستان، رویان و مازندران*، به کوشش محمدحسین تسبیحی، تهران: موسسه مطبوعاتی شرق.

Masudi, Ali ibn al-Husayn (1988). *Muruj ad-Dahab wa-Ma'adin al-Jawhar [Meadows of Gold and Mines of Gems (essence minerals)]*, Researched by Asad Daghar, Qum: Dar Al-Jahreh.

مسعودی، علی بن الحسین (۱۴۰۹ ق=۱۳۶۷). *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ج ۲ و ۴، تحقیق اسعد داغر، قم: دارالجهره.

Miskawayh,Ahamd Ibn Muhammad (2000). *Tajārib al-UmamvaTaagheb al Hemam*, Researched by Abu Al-Qhasem Emami, Tehran: Soroush.[In Persian]

ابن مسکویه، احمد بن محمد (۱۳۷۹). *تجارب الأمم*، تحقیق ابوالقاسم امامی، ج ۵، تهران: سروش





Mojmal al-Tawarikh (n.d). Researched by Malek osh-Sho'ara Bahar [Mohammad-Taqi Bahar], Tehran: Kalaleh Khavar press [in Persian].

مجمّل التّواریخ و القصص (بی تا). تحقیق ملک الشعراء بهار، تهران: کلاله خاور.

Mustawi Qazvini, Hamdallāh Ibn Abi Bakr (1985). *Tarikh-i guzida* [Excerpt History], edited by Abdolhossein Navaei, Tehran: AmirKabir [in Persian]

حمدالله مستوفی، حمدالله بن ابی بکر (۱۳۶۴). *تاریخ گزیده*، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر

Al-Muqaddasi, muhammad Ibn Ahmad (1991). *Ahsanu -t- Taqasim fi Marifati-l-Aqalim* [The best division is in the knowledge of the grave], Cairo: Madbouly Library

مقدسی، محمد بن احمد (۱۴۱۱ ق/ ۱۹۹۱ م) / *احسن التقاسیم فی معرفه الأقالیم*، القاهرة: مکتبه مدبولی، الطبعة الثانی.

Qalqashandi, Ahamd Ibn Ali(2004). *Subh al-a'sha fi Sen'a'at al-Insha*, Cairo: Dar al-Kotob.

قلقشندی، احمد بن علی (۱۳۸۳ ق) *صبح الاعشی فی صناعه الانشاء*، ج. ۴، قاهره: دارالکتب.

Onsor al MaaliAL, K. (2004). *Qabus nameh*, Edited by QolamHossein Yousefi, Tehran: Elmi va Farhangi publications.[In Persian]

عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر (۱۳۸۳). *قابوس نامه*، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: علمی و فرهنگی.

Otbi, Muhammad Ibn AbdulJabbar (1995). *Yamini History*, translated by Abu Ashraf Nasah b. Zafar Jerfadqani, Researched by Ja'afar Sho'oar, Tehran: Elmi va Farhangi Publications [In Persian]

عتبی، محمد بن عبد الجبار (۱۳۷۴). *تاریخ یمینی*، ترجمه ابواشرف ناصح بن زفر جرفادقانی، تحقیق جعفر شعار، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ سوم.

Qummi, Hassan Ibn Mohammad (1982). *Tarikh e Qom* [History of Qom],





Translated by Hassan b. Ali b. Hassan AbdulMalek Qomi, Researched by Syed Jalal Al-Din Tehrani, Tehran: Toos Press.[In Persian]

قمی، حسن بن محمد (۱۳۶۱). *تاریخ قم*، ترجمه حسن بن علی بن حسن عبدالملک قمی، تحقیق سید جلال الدین تهرانی، تهران: توس.

Saabi, jalal Ibn Mohsen (1985). *Rosoum e Dar al-Khalafah*[*Dar al-Khalafah customs*], Edited and footnoted by Makhael Awad, Translated by Mohammad Reza Shafiei Kadkani, Tehran: Bonyad-e Farhang-e Iran.[In Persian]

صابی، جلال بن محسن (۱۳۴۶). *رسوم دارالخلافه*، تصحیح و حواشی میخائیل عواد، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

Safa, Z. (1994). *Persian literature*, Tehran: QoQnous publication.[In Persian]

صفا، ذبیح الله (۱۳۷۳). *تاریخ ادبیات ایران*، تهران: ققنوس.

Safdi, Khalil ibn Eibak al-Şafadi], (1991). *Al-Wafi Bi alwafiyat*, with the efforts of al maahad al-almami labhathath Al-Sharghieh, Beirut: Dar Sar

صفدی، خلیل بن ایبک (۱۴۱۱ ق، ۱۹۹۱ م). *الوافی بالوفیات*، بمساعدة المعهد الالماني للأبحاث الشرقيه، بیروت: دارصار.

Sajjadi, S. (2014). *Governments and Dynasties Governing the Realm of Islam*, Tehran:Rayzan Ketab publications.

سجادی، صادق (۱۳۹۵). *دولت‌ها و سلسله‌های حاکم بر قلمرو اسلام*، تهران: کتاب رایزن.

Tabari, Mohammad ibn. Jarir (1967). *Tarikh al Umam wa al Mluk* [*History of nations and kings*], Researched by Mohammad Abu Al-Fazl Ibrahim, Beirut: Dar Al-Torath, 2nd ed.

طبری، محمد بن جریر (۱۳۸۷ ق/ ۱۹۶۷ م). *تاریخ الأمم والملوک*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دارالتراث، ط الثانية.

Tafazzoli, A. (1999). *History of Pre-Islamic Iranian Literature*, with the efforts of Zhaleh Amouzegar, Tehran: Sokhan press [In Persian].

تفضلی، احمد (۱۳۷۸). *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*، به کوشش ژاله آموزگار، تهران: نشر سخن، چاپ سوم

Taghvaei, Z. (2011). *Iranians in the bureaucracy of roman salajeqah rule*, Roshd





va Amozesh-e Tarikh Magazine, 13(1).[In Persian]

تقوایی، زهرا (۱۳۹۰). ایرانیان در دیوانسالاری حکومت سلاجقه روم، *مجله رشد و آموزش تاریخ*، ۱۳(۱).

Torkamani Azar, P. (2014). *Deylamian in The History of Iran*, Tehran: Samt publication.[In Persian]

ترکمنی آذر، پروین (۱۳۹۵). *دیلیمیان در گستره تاریخ ایران*، تهران: سمت.

Yaqubi, Ahmad Ibn Ishaq (1992). *Tarikh e Yaqubi [History of Yaqubi]*, Translated by Mohammad Ebrahim Ayati, Tehran: Elmi va Farhangi press, [in Persian].

یعقوبی، احمد بن اسحاق (۱۳۷۱). *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، چ. ۶. تهران: علمی و فرهنگی

Zarrinkoob, A. (1992). *History of Post-Islamic Iran*, Tehran: AmirKabir press.

زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۱). *تاریخ ایران بعد از اسلام*، تهران: امیرکبیر.

